

امکان کاربرد الگوی تنش‌زدایی امریکا - چین در روابط ایران و امریکا



محمدحسین جمشیدی*

جلیل بیات**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

jamshidi@modares.ac.ir

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ تصویب: ۹۵/۲/۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۹

فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۶۷-۱۴۳.

چکیده

در پی رخداد اشغال سفارت امریکا در تهران، روابط رسمی و دیپلماتیک میان ایران و امریکا قطع شد. اگرچه در طول این سالها تلاش‌هایی برای نزدیکی دو کشور صورت گرفته، اما همچنان قطعی روابط پابرجاست. در این میان برخی تحلیل‌گران معتقدند الگوی تنش‌زدایی امریکا - چین که در دهه هفتاد میلادی توانست به بیش از بیست سال قطعی روابط میان این دو کشور پایان دهد، در مورد رابطه ایران و امریکا نیز قابل اجرا است. وجود برخی شباهت‌ها میان ایران و چین (همچون انقلابی بودن دو کشور، استقلال‌طلبی در سیاست خارجی و...) از یک‌سو و روابط این دو با امریکا (همچون قطع رابطه با وقوع انقلاب، رویارویی مستقیم نظامی با امریکا و...) از سوی دیگر، این گزاره را تقویت می‌کند. این پژوهش این امکان را با این پرسش مورد بررسی قرار داده است: آیا می‌توان با استفاده از الگوی تنش‌زدایی امریکا - چین در دهه هفتاد میلادی، به احیای روابط ایران - امریکا اقدام کرد؟ در پاسخ با بررسی موضوع دریافتیم وجود برخی تفاوت‌ها در سطح سیستمیک همچون ماهیت متفاوت نظام بین‌الملل در دهه ۷۰ میلادی و پس از جنگ سرد از یک‌سو و برخی تفاوت‌ها در سطح داخلی و فردی همچون سطح قدرت متفاوت چین و ایران، شرایط داخلی متفاوت دو کشور، تصورات و برداشت‌های متفاوت رهبران دو کشور نسبت به امریکا و... از سوی دیگر، امکان کاربرد الگوی تنش‌زدایی امریکا - چین در روابط ایران و امریکا وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: ایران، امریکا، چین، تنش‌زدایی، روابط دیپلماتیک



مقدمه

بیش از سی و شش سال از قطع روابط رسمی و دیپلماتیک میان ایران و امریکا می‌گذرد و اگرچه در این مدت در برخی موضوعات موردی همچون شکل‌گیری دولت جدید در افغانستان پس از سقوط طالبان و مهمتر از آن مذاکرات مربوط به پرونده هسته‌ای ایران، دو کشور مذاکراتی با هم داشته‌اند، اما هیچ‌گاه زمینه برای تنش‌زدایی و احیای روابط دیپلماتیک فراهم نشده است. به عبارتی مذاکرات دو کشور در آن موارد خاص صرفاً در همان موارد باقی مانده و زمینه را برای حل اختلافات بنیادین و ایجاد روابط رسمی بین دو کشور ایجاد نکرده است. بسیاری از تحلیل‌گران این امید یا حتی انتظار را داشتند که توافق «برجام» زمینه را برای تنش‌زدایی میان ایران و امریکا فراهم کند؛ اما روند تحولات در ماه‌های اخیر حاکی از آن است که این انتظار، فاصله بسیاری تا وقوع دارد؛ به طوری که حتی برخی تنش‌های شکل‌گرفته میان دو کشور در پس‌ابرجام، اجرای کامل توافق شکل‌گرفته را با ابهام مواجه کرده است.

با این حال برخی تحلیل‌گران از ضرورت گفت‌وگو و همکاری میان ایران و امریکا سخن گفته و معتقدند ادامه روند کنونی به نفع هیچ‌یک از این دو کشور نیست (Brzezinski and Gates, 2004: 40؛ برزگر، ۱۳۸۹ زکریا، ۱۳۹۳). امریکا به عنوان حافظ نظم بین‌المللی، با بحران‌های مختلفی به خصوص در منطقه خاورمیانه روبرو است که همکاری ایران می‌تواند در حل و فصل آنها کمک قابل توجهی باشد. اوپاما همچنین تمایل بسیاری دارد که با توجه به وعده‌های خود در ابتدای ریاست جمهوری، علاوه بر کوبا، در رابطه ایران و امریکا نیز تغییری اساسی ایجاد کند. این اتفاق می‌تواند در کنار از سرگیری روابط دیپلماتیک میان امریکا و کوبا، کارت برنده

دموکرات‌ها در برابر جمهوری خواهان (حداقل در حوزه سیاست خارجی)، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ باشد. لذا از سوی آمریکا انگیزه کافی برای تنش‌زدایی و احیای روابط دیپلماتیک با ایران وجود دارد. برای ایران نیز مجموعه‌ای از عوامل از جمله پایان خصومت و دشمنی، لغو کامل تحریم‌ها، شکل‌گیری روابط اقتصادی و... می‌تواند انگیزه‌های مهمی برای تصمیم به تنش‌زدایی با آمریکا تلقی شود.

در این راستا برخی تحلیل‌گران الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین در دهه هفتاد میلادی را برای ایران و آمریکا مناسب تشخیص داده و معتقدند دو کشور می‌توانند با استفاده از این تجربه موفق به احیای روابط میان خود اقدام کنند. ما در این پژوهش این استدلال را بررسی کرده و امکان کاربرد الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین درباره ایران و آمریکا را مورد آزمون قرار می‌دهیم. لذا سؤال اصلی این پژوهش این است: آیا می‌توان با استفاده از الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین در دهه هفتاد میلادی به احیای روابط ایران - آمریکا اقدام کرد؟ و پاسخ اولیه‌ای که به عنوان فرضیه اصلی در نظر گرفته شده از این قرار است: با توجه به وجود برخی تفاوت‌ها در سطح سیستمیک همچون ماهیت متفاوت نظام بین‌الملل در دهه ۷۰ میلادی و پس از جنگ سرد از یک سو و برخی تفاوت‌ها در سطح داخلی و فردی همچون سطح قدرت متفاوت چین و ایران، شرایط داخلی متفاوت دو کشور، تصورات و برداشت‌های متفاوت رهبران دو کشور نسبت به آمریکا و... از سوی دیگر، امکان کاربرد الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین در روابط ایران و آمریکا وجود ندارد.

تاکنون به زبان فارسی پژوهشی در این باره انجام نگرفته است. در منابع انگلیسی زبان نیز هیچگونه پژوهش علمی که به طور خاص به این موضوع پرداخته باشد، دیده نشد و صرفاً در برخی یادداشت‌های ژورنالیستی یا به طور گذرا در پژوهش‌هایی با موضوعی متفاوت، به امکان استفاده از الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین در روابط ایران و آمریکا اشاره شده است. لذا می‌توان گفت موضوع این پژوهش کاملاً جدید و بکر است. با این حال می‌توان برای نیل به هدف این پژوهش از دو دسته منابع بهره برد. دسته اول پژوهش‌هایی است که به طور خاص

به مسئله تنش‌زدایی میان چین و آمریکا در دهه هفتاد میلادی می‌پردازند (Xia, 2006 a, Goh, 2005 a, Tudda, 2012) و دسته دوم منابعی است که روابط ایران و آمریکا در چند دهه اخیر را بررسی کرده‌اند (Seliktar, 2012 Brzezinski and Gates, 2004) موسویان، ۱۳۹۴، کدی و گزیوروسکی، ۱۳۸۶). طبیعتاً هر دو دسته منابع فوق به طور مستقیم به موضوع این پژوهش نمی‌پردازند؛ اما می‌توان با کاربرد مقایسه‌ای این منابع به هدف این پژوهش نائل شد. روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

در این راستا ساختار پژوهش چنین است که ابتدا چهارچوب نظری مورد استفاده در پژوهش را توضیح داده و سپس شکل‌گیری تنش میان چین و آمریکا و تلاش‌های صورت گرفته برای تنش‌زدایی را توضیح می‌دهیم. سپس به دلایل آغاز تنش‌زدایی میان این دو کشور پرداخته و الگوی تنش‌زدایی چین - آمریکا را تشریح می‌کنیم. آنگاه چگونگی شکل‌گیری تنش میان ایران و آمریکا را شرح داده و تلاش‌هایی که تاکنون در رابطه با رفع این تنش صورت گرفته است را توضیح می‌دهیم. سپس به استدلال موافقین کاربرد الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین در روابط ایران و آمریکا که همانا وجود برخی شباهات میان ایران و چین است پرداخته و سپس دلایل خود را در رد این امکان توضیح خواهیم داد.

۱. چارچوب نظری

در این پژوهش از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تبیین و توضیح بیان خود بهره می‌بریم. واقع‌گرایان نوکلاسیک نقطه تمرکز بررسی‌های خود را سیاست خارجی قرار می‌دهند و معتقدند که نظریه واقع‌گرایی ساختاری به تنهایی و بدون اشاره به عوامل و مؤلفه‌های داخلی تاثیرگذار در سیاست خارجی کشورها، قدرت تبیین کافی را ندارد. در این راستا واقع‌گرایی نوکلاسیک عناصر و مفروضه‌هایی از واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری را در هم می‌آمیزد؛ به گونه‌ای که هر دو دسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را در تحلیل و تبیین سیاست خارجی کشورهای مشخص به کار بگیرد. به عبارتی از یک سو همچون واقع‌گرایی ساختاری به اهمیت منازعه، توزیع قدرت نسبی و آنارشی در سیاست بین‌الملل اذعان می‌کند

و اولویت و تقدم علی در عوامل تعیین کننده سیاست خارجی را با متغیرهای مستقل سیستمیک می‌داند؛ به گونه‌ای که اهداف، آمال و مفاد سیاست خارجی کشورها را بیش و پیش از هر چیز نشات گرفته از قدرت مادی نسبی آنها عنوان می‌کند. اما از سوی دیگر مانند واقع‌گرایی کلاسیک، تاثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد بر رفتار آنها را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. لذا فشارها و محدودیت‌های سیستمیک از طریق متغیرهای سطح واحد میانجی مانند ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت بر سیاست خارجی تاثیر می‌گذارد.

واقع‌گرایی نوکلاسیک تلاش می‌کند توضیح دهد چگونه و تحت چه شرایطی خصوصیات داخلی کشورها بین برآوردهای تصمیم‌گیرندگان از تهدیدات و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست خارجی آنها قرار گرفته و به آن شکل می‌دهد. در دیدگاه واقع‌گرایی نوکلاسیک متغیر مستقل، سیستم بین‌المللی (یا منطقه‌ای) و یا تهدیدات و فرصت‌های محیطی است و از مهم‌ترین متغیرهای میانجی تأثیرگذار در سیاست خارجی می‌توان به شخصیت و فهم رهبران، میزان انسجام و اجماع نخبگان، منافع دولت، آسیب‌پذیری رژیم سیاسی، رابطه دولت و جامعه، توانایی دولت یا رهبران در استخراج و بسیج منابع جامعه و میزان نفوذ بازیگران و گروه‌های داخلی در سیاست‌گذاری اشاره کرد. متغیر وابسته نیز از دیدگاه این نظریه رفتارهای سیاست خارجی دولت است (اسدی، ۱۳۸۹: ۲۴۹).

از این‌رو ترکیبی از محدودیت‌ها و فرصت‌های بین‌المللی، سطح و میزان تهدیدهای خارجی و فرصت‌ها و محدودیت‌های داخلی، رفتار سیاست خارجی را تبیین می‌کند. به عبارتی تحلیل سیاست خارجی در دیدگاه واقع‌گرایی نوکلاسیک باید در برگیرنده عوامل سیستمیک، داخلی و فردی باشد و تاثیر هر یک از این عوامل بر ابعاد مختلف سیاست خارجی را تبیین نماید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۷۹). در ادامه براساس این چهارچوب نظری دیدگاه خود را در باب امکان کاربرد الگوی تنش‌زدایی امریکا - چین در روابط ایران و امریکا شرح می‌دهیم.

۲. بررسی روابط امریکا - چین

الف) امریکا - چین؛ شکل‌گیری تنش و تلاش برای تنش‌زدایی: بروز انقلاب در چین و پیروزی کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۹، باعث شد تمام کشورهای غربی از جمله امریکا روابط دیپلماتیک خود را با جمهوری خلق چین قطع کنند. در دهه ۱۹۵۰ میلادی امریکا سیاست «محاصره چین» را در دستورکار قرارداد تا زمینه برای سقوط جمهوری خلق چین فراهم شود. با نرمش چین در آوریل ۱۹۵۵، مذاکراتی میان دو کشور در سطح کنسولی در ژنو شکل گرفت. در جولای این سال با پیشنهاد امریکا مذاکرات مذکور به سطح وزیر ارتقا یافت. برخی صاحب‌نظران معتقدند این مذاکرات بود که باعث شد طرفین اهداف و رفتار یکدیگر را بهتر درک کرده و در واقع مسیر را برای اقدام نهایی توسط نیکسون در دهه هفتاد میلادی فراهم سازد (Xia, 2006 a).

در دوره ریاست جمهوری کندی، تغییری در روابط چین و امریکا روی نداد. اثرات سیاست‌های مک‌کارتیسم در داخل امریکا و سیاست خارجی تهاجمی چین به خصوص در موضوع جنگ علیه هند، از دلایل عدم ایجاد روابط حسنه میان امریکا و چین در این دوره بود (Zhai, 1998: 94). پس از به قدرت رسیدن جانسون در اوایل سال ۱۹۶۴، نه تنها روابط تغییری نکرد بلکه موضوع جدید و خطرناک جنگ ویتنام نیز به موضوع تایوان اضافه شد. با این حال جانسون رئیس‌جمهور امریکا و دین راسک وزیر خارجه وی طی سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷، تلاش‌هایی در راستای تغییر نگاه به چین انجام دادند (Panda, 1997: 43-44). اما با انقلاب فرهنگی در چین و قطع کامل روابط چین با جهان خارج، هیچ‌گونه تماسی میان امریکا و چین برقرار نشد. با این حال با به قدرت رسیدن نیکسون در امریکا وضعیت به کلی تغییر کرد.

ب) امریکا - چین؛ آغازی دوباره: ریچارد نیکسون سی و هفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا به فردی ضدکمونیست مشهور بود. با این حال وی سال‌ها قبل از رسیدن به ریاست جمهوری به این نتیجه رسیده بود که باید در روابط امریکا و چین تحول صورت گیرد. نیکسون اولین بار بحث تغییر سیاست امریکا در قبال چین را در مقاله‌ای با عنوان «آسیا پس از ویتنام» در اکتبر سال ۱۹۶۷ در مجله Foreign Affairs مطرح کرد (Nixon, 1967). وی این موضع را در مجمع

حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۶۸ بار دیگر تکرار نمود (Tudda, 2012: 2). لذا وقتی در ۱۹۶۹ به قدرت رسید، تمام تلاش خود را برای عملی کردن این تفکر به کار گرفت.

البته نیکسون بسیار خوش شانس بود که مجموعه‌ای از عوامل باعث شده بود دیدگاه رهبران چین و در رأس آنها مائو نیز نسبت به روابط با امریکا تغییر کند. در اکتبر ۱۹۷۰، مائو در مصاحبه با ادگار اسنو روزنامه‌نگار چپ‌گرای امریکایی گفته بود که علاقمند است از نیکسون در چین پذیرایی کند، زیرا رئیس‌جمهور امریکا را مردی می‌داند که می‌توان مسائل فیما بین را با وی حل و فصل کرد. بدین ترتیب در ژانویه ۱۹۷۰، دو کشور احیای مذاکرات ورشو را اعلام کردند. روابط سیاسی - تجاری دو کشور رو به بهبود بود که دخالت نظامی امریکا در کامبوج مذاکرات را نیمه تمام گذاشت (Xia, 2006 b: 9-13). مدتی بعد در آوریل ۱۹۷۱، چین از تیم پینگ‌پنگ امریکا که برای رقابت‌های جهانی در ژاپن به سر می‌برد، دعوت کرد تا برای رقابت و به هزینه میزبان به چین سفر کنند. در واقع هدف اصلی مائو از این اقدام ایجاد آمادگی روحی و روانی در مردم چین برای پذیرش یک دگرگونی در رابطه دو کشور بود. در چهارده آوریل امریکا یک تحریم تجاری بیست ساله علیه چین را لغو کرد و نیکسون درباره تسهیلات مسافرتی و مبادلات تجاری میان دو کشور دستوراتی صادر کرد.

این تحولات در نهایت منجر به سفر محرمانه هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور امریکا در ژوئیه ۱۹۷۱ به چین شد که در مذاکره با چوئن لای، زمان سفر نیکسون به چین را مشخص کردند. با توجه به بهبود روابط و وعده‌هایی که رد و بدل شده بود، پکن توانست در بیست و نه اکتبر ۱۹۷۱، کرسی چین در سازمان ملل را دوباره بدست آورد. در این زمان بسیاری از متحدین امریکا روابط خود را با تایوان قطع و جمهوری خلق چین را به رسمیت شناختند. بالاخره نیکسون در بیست و یک فوریه ۱۹۷۲ به چین سفر و با چوئن لای و مائو دیدار کرد. طرفین طی مذاکرات فشرده اعلامیه شانگهای را در بیست و هشت فوریه به امضاء رساندند. این اعلامیه نوعی انقلاب در سیاست خارجی واشینگتن نسبت به پکن بود که طی آن امریکا قبول کرد حکومت جمهوری خلق چین، یگانه حکومت

قانونی چین بوده و آزادی تایوان مربوط به امور داخلی چین است و هیچ کشوری حق مداخله در این امر را ندارد.

بعد از سفر دوباره کیسینجر به چین در ۱۹۷۳، آمریکا و چین دفاتر نمایندگی در پایتخت‌های یکدیگر تاسیس کردند. روند تنش‌زدایی میان آمریکا و چین در دوره اول ریاست جمهوری نیکسون بسیار سریع پیش رفت، اما با بروز رسوایی واترگیت و استعفای نیکسون از ریاست جمهوری در دوره دوم، عملاً برقراری روابط دیپلماتیک میان آمریکا و چین تا سال ۱۹۷۹ به طول انجامید. در اول ژانویه ۱۹۷۹ بود که روابط دیپلماتیک میان دو کشور برقرار و دولت کارتر جمهوری خلق چین را به عنوان تنها حکومت قانونی چین به رسمیت شناخت (Sinha, 2003: 72).

ج) دلایل و الگوی تنش‌زدایی میان آمریکا و چین: درباره علل تصمیم دو کشور برای کنار گذاشتن خصومت‌ها و احیای روابط میان خود، دلایلی چند ذکر شده است. در این باره آندره فونتن به بیان سه دلیل می‌پردازد: اول اظهارنظرهای نیکسون و راکفلر (فرماندار نیویورک و نامزد جمهوریخواه ریاست جمهوری ۱۹۶۸) درباره لزوم ایجاد رابطه با چین، دوم اشغال چکسلواکی توسط شوروی که باعث نگرانی شدید چین شد و سوم اعتقاد مائو و چوئن لای به اینکه مصلحت در این است که آمریکا به صورت رقیب و دشمن اصلی چین نباشد (فونتن، ۱۳۶۴: ۱۷۰). اما ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا عامل اصلی را علائق مشترک استراتژیک دو کشور در رو در رویی با سلطه شوروی در آسیا ذکر می‌کند (نیکسون، ۱۳۷۰: ۲۳). کیسینجر نیز معتقد است فشارهای شوروی بر چین، محرک نیرومندی برای حرکت این کشور به سمت مذاکره و تنش‌زدایی با آمریکا بود (کیسینجر، ۱۳۹۲: ۲۸۹-۲۷۷). لذا تهدید شوروی عامل اصلی تنش‌زدایی میان چین و آمریکا بود (Ali, 2005: 43 Ogata, 1988: 98-99).

علاوه بر نگرانی چین از تجاوز شوروی، احتمال تنش‌زدایی میان آمریکا و شوروی در ابتدای دهه هفتاد نیز عامل دیگری بود که چینی‌ها را برای پیش‌دستی در تنش‌زدایی با آمریکا مجاب کرد (Goh, 2005 a: 2-3). از سوی دیگر آمریکا هم با سیاست گشودن درها به سوی چین، تلاش می‌کرد با کارت برنده چین علیه شوروی بازی کند (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۵۷۰-۵۶۹). جنگ ویتنام و اعتراضات داخلی

در امریکا نسبت به این جنگ، عامل بسیار مهمی بود که نیکسون برای پایان دادن به آن خود را ناگزیر از تغییر روابط با چین (برای اعمال فشار بر شوروی) می دید (Goh, 2005 b: 476).

بنابراین مشاهده می شود وجود خطر شوروی و جنگ ویتنام، دو عامل مهم در احیای روابط میان امریکا و چین در دهه هفتاد میلادی بود. از این منظر الگوی تنش زدایی امریکا - چین را می توان چنین ترسیم کرد: امریکا و چین در تصمیم به تنش زدایی میان خود عمدتاً از عواملی خارجی تاثیر پذیرفتند. مهمترین عامل خارجی در ترغیب دو کشور به تنش زدایی میان خود، تهدید روزافزون شوروی به خصوص برای چین بود. همچنین شرایط جنگ ویتنام عامل خارجی دیگری بود که در تصمیم امریکا برای تنش زدایی با چین نقش داشت. بنابراین اگرچه برخی عوامل داخلی همچون تصمیم چین برای احیای شرایط اقتصادی خود نیز در شروع تنش زدایی میان دو کشور بی تاثیر نبود، اما به نظر می رسد عوامل اصلی بروز این اتفاق تاریخی، خارج از دو کشور وجود داشت. از این منظر می توان الگوی تنش زدایی امریکا - چین را الگوی «اضطرار خارجی» نامید. بدین معنا که وجود برخی ضرورت های خارجی، دو کشور را به شروع تنش زدایی میان خود ترغیب نمود.

۳. بررسی رابطه ایران و امریکا

اگرچه روابط رسمی ایران و امریکا که از نیمه سده هجدهم آغاز شد دوستانه بود و ایران به امریکا به عنوان کشوری خیرخواه و حامی ملل ضعیف در برابر قدرت های استعماری نگاه می کرد، اما با دخالت امریکا در سرنگونی دولت مردمی دکتر مصدق در ۱۳۳۲، این دیدگاه به یکباره تغییر کرد. حمایت های امریکا از جنایات شاه، دیدگاه مردم ایران نسبت به امریکا را بدبین تر نمود. با این حال به نظر می رسد بخش عمده دیدگاه منفی ایرانیان نسبت به امریکا مربوط به بعد از تسخیر سفارت امریکا در تهران و اقداماتی است که امریکا علیه ایران انجام داد. حمایت از صدام در جنگ تحمیلی علیه ایران، حمایت از کودتا در ایران، بلوکه کردن اموال و دارایی های ایران، سرنگونی هواپیمای مسافربری توسط ناو امریکایی، تصویب

تحریم‌های اقتصادی و... از جمله مواردی است که باعث شکل‌گیری دیدگاه منفی از آمریکا در میان مردم ایران شد. در سوی مقابل، اشغال سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۳۵۸، واقعه‌ای بود که تصویری خصمانه از ایران در نزد آمریکایی‌ها ایجاد نمود (Milani, 2009). با بروز این واقعه روابط رسمی و دیپلماتیک دو کشور قطع شد.

اگرچه بعد از قطع رابطه تلاش‌هایی برای تنش‌زدایی صورت گرفت، اما شکل‌گیری بی‌اعتمادی شدید به خصوص در طرف ایرانی، امکان هرگونه مذاکره مستقیم و رفع تنش‌ها را از بین برده بود.

یکی از نخستین تلاش‌ها برای احیای روابط میان دو کشور ابتکاری بود که توسط ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا طی سال‌های ۸۶-۱۹۸۵ صورت گرفت که منتج به افتضاحی سیاسی در عرصه سیاست خارجی آمریکا شد و عنوان «ایران گیت» یا «ایران کنتر» بر آن نهاده شد (Marshall and et al, 1987). با افشای این مذاکرات، دولت ریگان تحت شدیدترین انتقادات قرار گرفت؛ به طوری که حتی رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا زیر فشار افکار عمومی این کشور با خوردن تعدادی قرص والیوم خودکشی کرد، اگرچه از این خودکشی جان سالم به در برد (Okie and Spolar, 1987). به هر حال در حالی که هدف این ابتکار نزدیک ساختن دو کشور به یکدیگر بود، عملاً فاصله آنها را بیشتر کرد.

با شروع دوره اصلاحات در ایران، امیدها برای شکاف در دیوار بلند بی‌اعتمادی میان ایران و آمریکا افزایش یافت. سیاست تنش‌زدایی سیدمحمد خاتمی، پیشنهاد گفت‌وگوی تمدن‌ها، بهبود روابط ایران و اروپا (که پیش از این به دلیل ماجرای میکونوس به تیرگی گراییده بود) و از همه مهمتر گفت‌وگوی تاثیرگذار خاتمی با شبکه تلویزیونی سی ان ان، همگی این نوید را می‌داد که فصلی دیگر در روابط ایران و آمریکا در راه است (Seliktar, 2012: 105-119). در طرف مقابل نیز بیل کلینتون با برنامه کاهش تنش در روابط خارجی به قدرت رسیده بود و در جریان یک سخنرانی غافلگیرانه در سال ۱۳۷۸، به نوعی از اقدامات گذشته آمریکا علیه ایران عذرخواهی کرد (موسویان، ۱۳۹۴: ۲۵۶). اگرچه مادلین آلبرایت، وزیر خارجه وی نیز این رویه را با صراحت بیشتری تکرار کرد، اما پرونده انفجار برج‌های خنبر

در عربستان به عنوان مهمترین عامل در کنار ترکیبی از اقدامات و طرح‌های پیچیده، فشار مخالفان روابط، بی‌اعتمادی عمیق و متقابل دو کشور، سیاست‌های خصمانه و آشتی‌ناپذیر امریکا علیه دولت خاتمی و درک نادرست سیاست‌گذاران ایران و امریکا از یکدیگر، سیاست تنش‌زدایی در این دوره را ناکام گذاشت (موسویان، ۱۳۹۴: ۲۵۵).

محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بعدی ایران اگرچه هم به جورج دبلیو بوش نامه نوشت و هم پیروزی اوپاما را به وی تبریک گفت، اما مواضع علنی او درباره فروپاشی غرب و امریکا، هولوکاست و... باعث شد رهبران امریکا تمایلی برای درخواست‌های مکرر وی جهت تنش‌زدایی و احیای رابطه نشان ندهند (موسویان، ۱۳۹۴: ۳۵۲).

لذا تحول نسبی در روابط میان دو کشور عملاً در دوره رئیس‌جمهور بعدی ایران یعنی حسن روحانی بدست آمد. روحانی و اوپاما نخستین روسای جمهور ایران و امریکا لقب گرفتند که بعد از انقلاب اسلامی با یکدیگر ارتباط تلفنی برقرار کردند. توافق هسته‌ای (برجام) میان ایران و ۵+۱ مهمترین رویدادی بود که در این دوره و به واسطه مذاکرات مستقیم و رو در روی ایران و امریکا بدست آمد (البته مذاکرات مستقیم نمایندگان دو کشور از دوره قبل و به صورت محرمانه شکل گرفته بود و در این دوره به صورت آشکار ادامه یافت). در این دوره به واسطه مذاکرات هسته‌ای و برای اولین بار در طول سی و هفت سال اخیر، وزرای خارجه دو کشور بارها با یکدیگر پای میز مذاکره نشستند. حتی در جریان سفر رئیس‌جمهور ایران و تیم همراه به نیویورک برای شرکت در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، میان وزیر خارجه ایران و رئیس‌جمهور امریکا دیداری کوتاه همراه با مصافحه صورت گرفت که واکنش‌های زیادی به خصوص در ایران به دنبال داشت. به هر روی اگرچه اجرای برجام ثمراتی نیز داشته است (بیات، ۱۳۹۴) اما هنوز دو کشور از گفت‌وگو و مذاکره مستقیم جهت تنش‌زدایی و احیای روابط ابا دارند.

۴- شباهت‌های چین و ایران

در این شرایط برخی کارشناسان معتقدند ایران و امریکا می‌توانند از الگوی

تنش‌زدایی امریکا - چین در جهت تنش‌زدایی میان خود استفاده کنند (Katz, 2015).
Zakaria, 2015 Burfeindt, 2012: 222 Feffer, 2015).
شاید وجود برخی شباهت‌ها میان ایران و چین دهه هفتاد میلادی، این تصور را
ایجاد کرده که ایران نیز می‌تواند همچون الگوی چین اقدام به تنش‌زدایی با امریکا
نماید. لذا در ادامه به برخی شباهت‌های میان چین دهه هفتاد و ایران امروز اشاره
می‌شود.

الف) ایران و چین؛ حکومت‌های انقلابی: یکی از شباهت‌های ایران و چین،
انقلابی بودن حکومت‌های آنها است. انقلاب کمونیستی چین در ۱۹۴۹ و انقلاب
اسلامی ایران در ۱۹۷۹، حکومت‌هایی انقلابی را روی کار آورد که تاکنون قدرت را
در دست دارند. این ماهیت انقلابی، آنها را به پیگیری اهدافی همچون حمایت از
انقلاب و استقلال دیگر کشورها در برابر استعمار و امپریالیسم رهنمون می‌کرد.

ب) روابط با امریکا: شباهت دیگر میان ایران و چین قطع رابطه رسمی و
دیپلماتیک با امریکا است که با بروز انقلاب و تغییر حکومت در این دو کشور رخ
داد. قطع رابطه چین با امریکا تا سال ۱۹۷۹ که هفت سال از تلاش‌ها برای
تنش‌زدایی گذشته بود به طول انجامید و ایران نیز کماکان هیچگونه رابطه رسمی و
دیپلماتیک با امریکا ندارد. همچنین چین و ایران تجربه مشترکی به لحاظ برخورد
نظامی (البته در سطح متفاوت) با امریکا دارند. چین در جریان بحران کره در سال
۱۹۵۰، به رویارویی مستقیم با امریکا پرداخت. ایران نیز در طول جنگ هشت ساله
با عراق، در جریان جنگ نفتکش‌ها و بمباران سکویهای نفتی، امریکا را رویاروی
خود دید.

ج) امریکاستیزی و مخالفت با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی: شباهت دیگر
مربوط به وجه امریکاستیزی در دو کشور است. امریکاستیزی در چین با انقلاب
کمونیستی ۱۹۴۹ آغاز و در جریان جنگ کره به اوج خود رسید. چینی‌ها در
مخالفت با امریکا، حتی شوروی (به عنوان سردمدار بلوک مخالف نظام
سرمایه‌داری) را نیز پشت سر گذاشتند. لذا تا قبل از آغاز تنش‌زدایی، امریکاستیزی
در چین با شدت و حدت ادامه داشت. در ایران نیز تا پیش از انقلاب اگرچه
مخالفت با امریکا کم و بیش وجود داشت، اما با وقوع انقلاب اسلامی،

امریکاستیزی به اوج خود رسید که تا امروز ادامه یافته است. از سوی دیگر، اگرچه بنیان حکومت‌های چین و ایران متفاوت است (اولی کمونیستی و دیگری اسلامی)، اما هر دو با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی مخالف هستند. البته چین در دهه‌های اخیر به لحاظ اقتصادی مشی لیبرالی در پیش گرفته است، اما به لحاظ سیاسی همچنان حزب کمونیست در این کشور حاکم مطلق است (قوام و یزدان شناس، ۱۳۹۲ شیرزادی، ۱۳۸۵).

د) تجربه مشترک در تماس با غرب: دو کشور همچنین تجربه مشترکی در برخورد با غرب دارند. از دیدگاه چینی‌ها نخستین تماس‌ها و نیز بسیاری از ارتباطات بعدی آنها با غرب هم تحقیرکننده و هم فاجعه‌آمیز بوده است و تنها به استحکام خصومت با شیاطین خارجی منجر شده است (نیکسون، ۱۳۶۴: ۲۲۳). به همین دلیل سرتاسر تاریخ صد ساله چین با گرایشی آکنده از غرب‌گریزی همراه بوده است. این احساس و تجربه در دیدگاه ایرانی‌ها نسبت به غرب نیز کاملاً وجود دارد و عدم اعتماد و غرب‌ستیزی در نگرش و دیدگاه ایرانیان دیده می‌شود.

ه) استقلال طلبی در سیاست خارجی: شباهت دیگر، موضوع استقلال طلبی در سیاست خارجی است. استقلال در سیاست خارجی همواره یک اصل اساسی در استراتژی درازمدت چین بوده است (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۲۷۹). اندیشه استقلال که حتی در سخت‌ترین سال‌های استعمار نیز قدرتمندانه وجود داشته است، یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های شکل دهنده طرز نگرش چینی‌ها به جهان خارج است. این گرایش اساسی، موجب ایجاد روند تمایزگرایی از جهان غرب و شاید به همان میزان، روند نزدیکی به کشورهای شرقی می‌شود (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۲۸۲). ایران نیز با پیروزی انقلاب اسلامی سیاست مستقلانه‌ای در عرصه سیاست خارجی در پیش گرفته است. استقلال در سیاست خارجی هم در اسناد بالادستی همچون قانون اساسی و هم در رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دیده می‌شود. این موضوع یکی از دلایل حمایت دو کشور از جنبش عدم تعهد است (ایران به عنوان عضو جنبش و چین در مقام ناظر).

در مجموع شباهت‌های فوق میان ایران و چین باعث شده برخی کارشناسان مدعی شوند که می‌توان الگوی تنش‌زدایی میان امریکا و چین را درباره ایران و

امریکا نیز پیاده کرد و بر همین اساس حتی به باراک اوباما توصیه می‌کنند که همچون سلف خود نیکسون، در اقدامی تاریخی به تهران سفر کند! (Smith, 2014, Tirman, 2009). علی‌رغم این شباهت‌ها باید گفت که اساسا شرایط ایران با چین (دهه هفتاد) متفاوت است و تفاوت‌های این دو کشور بر شباهت‌های آنها کاملا برتری دارد. در ادامه به بررسی این تفاوت‌ها می‌پردازیم.

۵. تفاوت‌های ایران با چین

الف) عوامل سیستمیک (نظام بین‌الملل): در دهه هفتاد میلادی جهان به دو بلوک غرب به رهبری آمریکا و شرق به سرکردگی شوروی تقسیم شده بود. نظام دو قطبی حکم‌فرما و میان دو ابرقدرت، جنگ سرد برقرار بود. آمریکا سعی داشت با ممانعت از پیوستن کشورها به بلوک شرق از افزایش قدرت آن جلوگیری کند. از سوی دیگر شوروی نیز قصد داشت چین را زیر سیطره خود بگیرد تا با توجه به ویژگی‌های این کشور، از جمله جمعیت و قدرت هسته‌ای، آمریکا را در موضع ضعف قرار دهد. در این راستا آمریکا تلاش کرد از اختلاف این دو کشور استفاده کرده و آنها را از هم جدا کند تا بدین وسیله مانع از برتری بلوک شرق شود. از این منظر دیدار نیکسون از چین در ۱۹۷۲، در درجه اول به خاطر چین صورت‌نگرفت، بلکه محاسبات سیاسی این سفر در ارتباط با شوروی قرارداشت (اشمیت، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

اما با فروپاشی شوروی در ابتدای دهه نود میلادی، آمریکا به تنها ابرقدرت دنیا بدل شد و اکنون در دهه دوم از هزاره جدید، اگر نگوئیم نظام بین‌الملل «تک قطبی» است، قطعا «یک چندقطبی» است. رقابت‌های مربوط به جنگ سرد وجود ندارد و همکاری‌های اقتصادی هم‌تراز مسائل امنیتی جلوه می‌کند. به عبارت دیگر، فروپاشی بلوک شرق و اتحاد شوروی منجر به حذف منطق استراتژیک شد که اساس شکل‌گیری روابط آمریکا و چین در دهه هفتاد میلادی بود. یعنی در حالی که شوروی تهدیدی مشترک برای هر دو کشور محسوب می‌شد، سیاست روابط استراتژیک بر ملاحظات دیگر همچون اختلافات ایدئولوژیک، ماهیت نهاد‌های سیاسی و منافع متقابل اقتصادی غالب بود (Wai, 1999: 93).

لذا شرایط کنونی نظام بین‌الملل با شرایط دهه هفتاد کاملاً متفاوت بوده که اقتضائات خاص امروز را طلب می‌کند. همچنین همانطور که پیش‌تر ذکر شد، مهمترین عامل نزدیکی امریکا و چین به هم در دهه هفتاد میلادی خطر شوروی بود؛ به طوری که احساس مشترک وحشت و دشمنی نسبت به شوروی بر آشتی چین و امریکا سایه انداخته بود. اما در حال حاضر امریکا از سوی هیچ قدرتی تهدید جدی نمی‌شود تا بخواهد برای رفع یا توازن این تهدید دست به اقدامی همچون ابتکار نیکسون - کیسینجر در دهه هفتاد میلادی بزند. از سوی دیگر ایران نیز در حال حاضر از سوی هیچ‌یک از همسایگان خود تهدید وجودی نمی‌شود که بخواهد برای رفع آن با بزرگ‌ترین دشمن خود از در آشتی درآید.

ب) عوامل سطح واحد (داخلی و فردی): یکی از تفاوت‌های عمده میان ایران و چین دهه هفتاد میلادی مربوط به سطح و عوامل تاثیرگذار بر قدرت ملی دو کشور است که جایگاه متفاوتی برای دو کشور در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد. به دلیل حاکمیت نگاه و رویکرد واقع‌گرایی در امریکا، تصمیم‌گیرندگان و مسئولین این کشور جایگاه ویژه‌ای برای عوامل مادی برساننده قدرت یک کشور قائل هستند. در دهه هفتاد میلادی از نظر امریکا چین به دلیل جمعیت و وسعت زیاد، قدرتی بزرگ و تاثیرگذار محسوب می‌شد؛ چنانکه برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور وقت امریکا در توجیه ایجاد روابط رسمی دیپلماتیک با چین می‌نویسد: «به نظر من چین در زمینه حفظ موازنه جهانی مهم تلقی شده و چین نیرومند و دارای امنیت به سود امریکا خواهد بود» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۲۵۳). اهمیت چین از نظر امریکا تا آن اندازه بود که امریکا برای تضمین بهبود روابط با این کشور، حاضر به دادن امتیازاتی به چین شد (آزکان، ۱۳۸۸: ۷۶). این در حالی است که ایران اکنون به عنوان یک قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود و دارای نقش و جایگاهی جهانی همچون چین در دهه هفتاد میلادی نیست.

همچنین دستیابی چین به سلاح هسته‌ای در سال ۱۹۶۴، رجزخوانی‌های این کشور برای امریکا را افزایش داد. مائو تا آنجا پیش رفت که از امکان بروز جنگ اتمی خبر داد و اینکه او ابایی از این اتفاق ندارد. اگرچه با تغییر شرایط و تیرگی روابط چین و شوروی، مائو تصمیم گرفت به امریکا نزدیک شود، اما بدون شک

وجود بمب اتمی چین در تصمیم متقابل آمریکا بی‌تاثیر نبوده است. ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا در این باره چنین گفته است: «دلیل دیگر برای ایجاد روابط تازه میان آمریکا و چین، واقعیت‌های تلخ عصر اتم است. وقتی چین به پیشرفت هسته‌ای چشمگیری دست یافت، ما چاره‌ای جز این نداشتیم» (نیکسون، ۱۳۶۸: ۲۸۳). این در حالی است که سیاست رسمی ایران در قبال سلاح هسته‌ای، مخالفت با هرگونه تولید، تکثیر و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی است.

اما فارغ از موضوع قدرت ملی و جایگاه دو کشور در نظام بین‌الملل، شرایط داخلی نیز از اهمیت بالایی برای تصمیم به تنش‌زدایی با کشور متخاصم برخوردار است. هنگامی که مائو و نیکسون در دهه هفتاد میلادی تصمیم گرفتند به هم نزدیک شوند، هر دو کشور چین و آمریکا در آشوب داخلی به سر می‌بردند. انقلاب فرهنگی چین را تقریباً از پای درآورده بود و آمریکا نیز گرفتار فشار سنگین و فزاینده جنبش ضدجنگ ویتنام بود. احتمال وقوع جنگ در سراسر مرزهای چین به خصوص در مرزهای شمالی با شوروی بالا گرفته بود. نیکسون هم جنگ ویتنام را به ارث برده بود و قصد داشت به آن خاتمه دهد (کیسینجر، همان: ۲۷۵). لذا این شرایط مزید بر علت شد تا رهبران دو کشور تصمیم تاریخی برای تنش‌زدایی را اتخاذ کنند. اما اکنون نه ایران و نه آمریکا با مشکلی در داخل کشور خود مواجه نیستند. آمریکا بحران اقتصادی را پشت سر گذاشته، نیروهای نظامی خود را از عراق خارج کرده و خود را درگیر جنگی تمام عیار نمی‌بیند. ایران نیز اگرچه با تحریم‌های سختی از سوی آمریکا، اروپا و شورای امنیت مواجه است (بود)، اما این تحریم‌ها تاکنون نه امنیت وجودی آن را تهدید کرده و نه در نظر مقامات ایران دلیلی برای تنش‌زدایی و بهبود روابط با آمریکا محسوب می‌شود؛ بلکه از نظر ایران می‌توان با مذاکرات موردی هسته‌ای به رفع آنها اقدام کرد (چنانکه این اقدام صورت گرفت و اکنون با توافق برجام تحریم‌ها به مرور لغو خواهند شد). لذا هر دو کشور در ثبات و شرایط متعادلی به سر می‌برند و از این نظر دلیلی برای تنش‌زدایی وجود ندارد.

یکی دیگر از عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها در سطح واحد، تصورات، برداشت‌ها و ذهنیت رهبران است که در موضوع مورد بحث ما نیز بسیار

مهم و تاثیرگذار است. شروع تنش‌زدایی میان دو کشور متخاصم تا حدود زیادی به تغییر دیدگاه‌های رهبران درباره نیات، اهداف و رفتار کشور مقابل بستگی دارد؛ چنانکه این موضوع به وضوح درباره آغاز تنش‌زدایی میان امریکا و چین روی داد. از اواخر دهه شصت میلادی ذهنیت مقامات چینی نسبت به امریکا با نوعی تغییر امنیتی (و نه ایدئولوژیکی) روبرو شد. دکترین برژنف موجب تعمیق خصومت چین و شوروی شد؛ به طوری که در نظر چین هرچند دو ابرقدرت به یکسان خطرناک جلوه می‌کردند، اما ابرقدرتی که چین از این پس به عنوان «دشمن اصلی» تلقی می‌کرد، شوروی بود (کلربرژر، ۱۳۶۸: ۳۷۵). حمله شوروی به جزیره «جن باو» در مارس ۱۹۶۹ که منجر به برخورد نظامی نسبتاً شدیدی میان دو کشور شد، مقامات چینی را بیشتر متوجه امریکا و تعقیب سیاست تنش‌زدایی با این کشور کرد؛ به طوری که در ابتدای دهه هفتاد میلادی، حتی سرسخت‌ترین رهبران کمونیست چینی به این نتیجه رسیده بودند که از سوی ایالات متحده هیچ خطری چین را تهدید نمی‌کند، بلکه این کشور نقش بازدارنده مهمی در مقابل رقبای روسی و ژاپنی دارد (نیکسون، ۱۳۷۷: ۱۶۹). در سوی مقابل نیز لزوم تنش‌زدایی و ایجاد رابطه با چین در ذهنیت مقامات امریکایی به خصوص نیکسون وجود داشت. لذا می‌توان گفت از خوش شانسی دو کشور بود که هر دو تقریباً همزمان به این نتیجه رسیدند که باید با هم رابطه داشته باشند. اما به نظر می‌رسد از این منظر شرایط در ایران و امریکا مشابه شرایط چین و امریکا نیست. حداقل در ایران هنوز مخالفت‌های گسترده و مهمی درباره تنش‌زدایی و ایجاد رابطه با امریکا وجود دارد که آغاز این روند را با مانع مواجه می‌کند. در امریکا نیز تندروهای حزب جمهوریخواه نه تنها مخالف هرگونه تنش‌زدایی با ایران هستند، بلکه خواستار تشدید محدودیت‌ها بر جمهوری اسلامی می‌باشند.

عامل دیگر تاثیرگذار بر سیاست خارجی، دیدگاه‌ها و هنجارهای جاری در جامعه است که از آن تحت عنوان افکار عمومی یاد می‌شود. اگرچه تاثیر این عامل در کشورهای دموکراتیک بیشتر است، اما حتی رهبران کمونیست چین در دهه هفتاد میلادی نیز خود را بی‌نیاز از توجه جامعه چین برای تنش‌زدایی با امریکا نمی‌دیدند؛ چنانکه باید گفت یکی از مشکلات رهبران چین برای آغاز مذاکرات با

امریکا و پیگیری سیاست تنش‌زدایی، توجیه این اقدام در نزد افکار عمومی این کشور بود (دهشیار، ۱۳۹۲). مردم چین به مدت بیش از بیست سال از سوی رهبران و رسانه‌های حکومتی این کشور، امریکا را به عنوان دشمن اصلی خود شناخته بودند؛ لذا تغییر این نگرش برای آنها کار آسانی نبود. با این حال فارغ از ملاحظات امنیتی، تیره شدن روابط چین و شوروی این فرصت را برای رهبران چینی فراهم کرد که به لحاظ ایدئولوژیک، شوروی را به عنوان آلترناتیو امریکا و دشمن اصلی چین معرفی کنند. از این منظر رهبران ایران نیاز دارند تصمیم احتمالی خود برای تنش‌زدایی و ایجاد رابطه با «شیطان بزرگ» را برای حداقل بخشی از جامعه توضیح دهند که این موضوع می‌تواند پیامدهای منفی در پایگاه مردمی رهبران ایران در داخل کشور و حتی جایگاه ایران در نزد برخی کشورهای منطقه که در مقابل امریکا قرار دارند ایجاد کند.

اما موضوع دیگری که می‌تواند در شروع تنش‌زدایی میان دو کشور اهمیت داشته باشد، وجود یا عدم وجود اختلاف حاد و فوری در روابط دو کشور است. چین و امریکا تا قبل از تنش‌زدایی دشمن هم شناخته می‌شدند. تبلیغات رسمی و رسانه‌ای دو کشور، تصویری تهدیدگر از طرف مقابل بر ساخته بودند. با این حال و علی‌رغم این دشمنی، با شروع مذاکرات مرتبط با تنش‌زدایی، مسئله روزمره‌ای در مناسبات امریکا و چین وجود نداشت که در مذاکرات بدان پرداخته شود، مگر اختلافات دو کشور درباره تایوان و ویتنام که بنا به تشخیص طرفین در کوتاه مدت قابل حل و فصل نبودند (کیسینجر، همان: ۳۳۶). در این باره مائو در دیداری که با نیکسون طی سفر رئیس‌جمهور امریکا به چین داشت گفته بود: «ما در حال حاضر بدون تایوان هم می‌توانیم زندگی کنیم و بگذار پس از ۱۰۰ سال به مسئله آنان پردازیم» (کیسینجر، ۱۳۷۹: ۴۵۱). لذا بدون شک این موضوع (عدم وجود اختلاف حاد و فوری) در آغاز مذاکرات و تنش‌زدایی میان دو کشور نقش مهمی داشته است. این در حالی است که اکنون میان ایران و امریکا حداقل در یک مورد (مناقشه هسته‌ای)، اختلاف حاد و فوری وجود دارد. اگرچه اکنون با توافق برجام به نظر می‌رسد این مناقشه پایان یافته است، اما اگر به هر دلیلی این توافق به شکست بیانجامد، بی‌اعتمادی کنونی میان طرفین شدیدتر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش با بررسی روند و دلایل شکل‌گیری تنش‌زدایی میان چین و آمریکا در دهه هفتاد میلادی، این گزاره را که ایران و آمریکا نیز می‌توانند با تکرار الگوی تنش‌زدایی چین و آمریکا به احیای روابط میان خود پردازند، رد کردیم. بدین منظور ابتدا به الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین پرداختیم و دلایلی که منجر به تنش‌زدایی میان آنها شد را بررسی کردیم. در این مسیر دریافتیم دو عامل اصلی در تنش‌زدایی میان آمریکا و چین نقش داشت که اول تهدید شوروی برای هر دو کشور (و به خصوص چین) بود و دوم بحران ویتنام برای آمریکا که مشکلات داخلی و بین‌المللی بسیاری برای این کشور ایجاد کرده بود. لذا الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین را الگوی «اضطرار خارجی» نامیدیم؛ بدین معنا که ضرورت‌های خارجی (تهدید شوروی برای چین و بحران ویتنام برای آمریکا)، دو کشور را به تنش‌زدایی میان خود واداشت. سپس با بررسی شرایط شکل‌گیری تنش میان ایران و آمریکا و برخی تلاش‌ها برای تنش‌زدایی میان دو کشور، به اثبات ادعای خود در این پژوهش پرداختیم. بدین منظور دلایل متقنی در دو سطح سیستمیک و واحد (داخلی و فردی) برشمرده و چنین نتیجه گرفتیم که با وجود برخی شباهت‌ها میان ایران و چین، به دلیل ماهیت متفاوت چین دهه هفتاد میلادی و ایران امروز و روابط متفاوت این دو با آمریکا در زمانه خود از یک سو و ماهیت متفاوت نظام بین‌الملل در دوره جنگ سرد و بعد از فروپاشی شوروی از سوی دیگر، امکان کاربرد الگوی تنش‌زدایی آمریکا - چین درباره ایران - آمریکا وجود ندارد. در این راستا به مواردی همچون جایگاه متفاوت چین دهه هفتاد میلادی و ایران امروز در نظام بین‌الملل، تاثیر دستیابی چین به سلاح هسته‌ای در شروع تنش‌زدایی، شرایط متفاوت داخلی آمریکا در دهه هفتاد و امروز، اهمیت تصمیم‌گیری رهبران برای آغاز تنش‌زدایی، وجود یا عدم وجود اختلاف حاد و فوری و... اشاره شد. لذا به نظر می‌رسد ایران و آمریکا باید با توجه به مقتضیات امروز و شرایط خود و روابطی که منجر به شکل‌گیری تنش میان آنها شده است، الگوی تنش‌زدایی خاص خود را تعریف و دنبال نمایند. آنچه اکنون برای آغاز تنش‌زدایی میان ایران و آمریکا مهم است، تغییر تصاویر شکل‌گرفته است. ایران و آمریکا باید تصویری که از یکدیگر

(به عنوان کشوری غیرقابل اعتماد و دشمن) در ذهنیت خود بر ساخته‌اند تغییر دهند و با مذاکره مستقیم و رو در رو به رفع سوء برداشتها و سوء تفاهمات اقدام کنند. بنابراین باید گفت گام اول در آغاز تنش‌زدایی میان ایران و امریکا پشت کردن به تجربیات تلخ گذشته و رسیدن به حدی از اعتماد برای نگاه به آینده است.



منابع

الف) فارسی

- آزکان، مایکل وی. ۱۳۸۸. **چین از جنگ جهانی دوم به بعد**، ترجمه رضا علیزاده، تهران: ققنوس، چاپ اول.
- اسدی، علی اکبر. ۱۳۸۹. رئالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۶، صص: ۲۵۲-۲۲۳.
- اشمیت، هلموت. ۱۳۸۸. **چین ابرقدرت آینده**، ترجمه هادی بلوری، تهران: نشر قطره، چاپ اول.
- برزگر، کیهان. ۱۳۸۹. برنامه هسته‌ای و امکان گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران و امریکا، **فصلنامه آفاق امنیت**، دوره جدید، سال سوم، شماره ششم.
- برژینسکی، زبیگنیو. ۱۳۷۹. **قدرت و اصول خاطرات برژینسکی مشاور امنیت ملی (۱۹۸۱-۱۹۷۷)**، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
- بیات، جلیل. ۲۷ دی ۱۳۹۴. دوران پسابرجام؛ بهترین زمان برای بهبود روابط ایران و امریکا، **سایت خبری تحلیلی عصر ایران**.
- دهشیار، حسین. ۲۳ آذر ۱۳۹۲. کلاس درس مذاکرات امریکا و چین، **روزنامه شرق**.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۹۰. واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و پنجم، شماره ۲.
- زکریا، فرید. ۱۳۹۳. امریکا و ایران دارای منافع راهبردی مشترک در منطقه هستند، **خبرگزاری ایرنا**.
- شاهنده، بهزاد و طاهایی، سیدجواد. ۱۳۸۳. **چین نو؛ دنگ شیاءپینگ و اصلاحات**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شاهنده، بهزاد. ۳۱ تیر ۱۳۹۴. آیا ایران می‌تواند چین دیگری بشود؟، **خبرگزاری تابناک**.
- شولزینگر، رابرت د. ۱۳۷۹. **دیپلماسی امریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)**، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
- شیرزادی، رضا. ۱۳۸۵. تجربه توسعه در چین (گذار از نظام اقتصاد دولتی به نظام اقتصاد

- مبتنی بر بازار)، فصلنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره چهارم.
 طاهری امین، زهرا. ۱۳۶۷. تقویم تحولات چین، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
- فلاح پیشه، حشمت‌الله. ۱۲ مهر ۱۳۹۳. تنش‌زدایی آمریکا و چین می‌تواند الگوی روابط ایران و آمریکا باشد، خبرگزاری خبرآنلاین.
- فونتن، آندره. ۱۳۶۴. یک بستر و دو رویا، تاریخ تنش‌زدایی ۱۹۸۱-۱۹۶۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، چاپ پنجم.
- قوام، عبدالعلی و یزدان شناس، زکیه. ۱۳۹۲. جست‌وجویی در منابع داخلی رفتار بین‌المللی چین؛ استفاده بهینه از مقدورات داخلی، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره دوم.
- کلربرژر، ماری. ۱۳۶۸. جمهوری خلق چین ۱۹۸۵-۱۹۴۹، ترجمه عباس آگاهی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- کیسینجر، هنری. ۱۳۹۲. چین، ترجمه حسین راسی، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ اول.
- کیسینجر، هنری. ۱۳۷۹. دیپلماسی، ترجمه فاطمه سلطانی یکتا و علیرضا امینی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، جلد دوم.
- موسویان، سیدحسین. ۱۳۹۴. ایران و آمریکا؛ گذشته شکست خورده و مسیر آشتی، تهران: انتشارات تیسرا، چاپ دوم.
- نیکسون، ریچارد. ۱۳۶۴. جنگ واقعی، صلح واقعی، ترجمه علیرضا طاهری، شرکت کتابسرا، چاپ اول.
- نیکسون، ریچارد. ۱۳۶۸. ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- نیکسون، ریچارد. ۱۳۷۱. فرصت را از دست ندهید، ترجمه محمود حدادی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- نیکسون، ریچارد. ۱۳۷۰. در صحنه خاطرات پیروزی، شکست و تجدید حیات، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- نیکسون، ریچارد. ۱۳۷۷. فراسوی صلح، ترجمه محمد رضا رضاپور، نشر چامه، چاپ اول.

(ب) انگلیسی

- Ali, Mahmud S. 2005. **US-China Cold War Collaboration, 1971-1989**, New York: Routledge.
- Brzezinski, Zbigniew and Gates, Robert M. 2004. **Iran: Time for a New Approach**, New York: Council on Foreign Relations.
- Burfeindt, Marsh E. 2012. "Rapprochement with Iran", in: Thomas A. Johnson, ed., **Power, National Security, and Transformational Global Events: Challenges Confronting America, China, and Iran**, CRC Press, Taylor & Francis Group.

- Feffer, John. July 15, 2015. "Iran Deal: Is Obama Channeling Nixon?", **Foreign Policy In Focus**.
- Goh, Evelyn. 2005 a. **Constructing the U.S. Rapprochement with China, 1961–1974 from "Red Menace" to "Tacit Ally"**, New York: Cambridge University Press.
- Goh, Evelyn. 2005 b. "Nixon, Kissinger, and the "Soviet Card" in the U.S. Opening to China, 1971–1974", **Diplomatic History**, Vol. 29, No. 3.
- Katz, Mark N. July 23, 2015. "America and Iran: Can the Nuclear Deal Lead to Rapprochement?" **National Interest**.
- Marshall, Jonathan, Jane Hunter and Peter Dale Scott. 1987. **The Iran-Contra Connection: Secret Teams and Covert Operations in the Reagan Era**, Black Rose Books.
- Milani, Mohsen M. (July/August 2009) "Tehran's Take Understanding Iran's U.S. Policy", **Foreign Affairs**.
- Nixon, Richard M. (October 1967) "Asia after Viet Nam", **Foreign Affairs**.
- Ogata, Sadako. 1988. **Normalization with China**, Berkeley: University of California.
- Okie, Susan and Chris, Spolar (February 10, 1987) "McFarlane Takes Drug Overdose", **Washington Post**.
- Panda, Damodar. 1997. "The United States and China: Towards A Rapprochement", **Indian Journal of Asian Affairs**, Vol. 10, No. 2, pp. 43-68.
- Seliktar, Ofira. 2012. **Navigating Iran: From Carter to Obama**, New York: Palgrave Macmillan.
- Sinha, Radha. 2003. **Sino-American Relations: Mutual Paranoia**, New York: Palgrave Macmillan.
- Smith, Noah (Sept 9, 2014) "Obama Should Play Nixon and Go to Iran", **Bloomberg View**.
- Wai, Ting. 1999. "Sino-American Relations, in the Post-Cold War Era", in: David C. B. Teather and Herbert S. Yee, (ed), **China in Transition: Issues and Policies**, London: Macmillan Press Ltd.
- Tirman, John. 2009. **A New Approach to Iran**, MIT Center for International Studies.
- Tudda, Chris. 2012. **A Cold War turning point: Nixon and China, 1969–1972**, Louisiana State University Press.
- Xia, Yafeng. 2006 a. **Negotiating with the Enemy: U.S - China Talks during**

the Cold War, 1949–1972, Bloomington: Indiana University Press.

Xia, Yafeng. 2006 b. "China's Elite Politics and Sino-American Rapprochement, January 1969–February 1972", **Journal of Cold War Studies**, Vol. 8, No. 4.

Zakaria, Fareed (July 16, 2015) "Don't expect Iran to change overnight", **Washington post**.

Zhai, Qiang. 1998. "China and America: A Troubled Relationship", **The Journal of American-East Asian Relations**, Vol. 7, No. 1/2, pp. 93-99.

